

نیاز به یک توضیح روشن‌تر

چند سال پیش، در ایران‌شناسی — سال اول، شماره ۲، تابستان ۱۳۶۸ — مطلبی نوشتم دربارهٔ مسوولیتی که یک پژوهشگر ادب فارسی در مراجعه به منابع قدیم — تذکره‌ها و تاریخها و نسخه‌های خطی — دارد. آن مقاله بیشتر هشدار می‌بود دربارهٔ روایت‌های بی‌اساسی که مولفان زندگینامه‌های فارسی به‌عنوان گوشه‌هایی از سرگذشت شاعران و نویسندگان آورده‌اند، و بعضی از همکاران ما همان روایتها را در آثار خود چون واقعیتی نقل می‌کنند، و خوانندگان آن آثار هم مضمون آن روایتها را با اعتماد به نویسنده، چنان باور می‌کنند که بی‌هیچ شک و تردید از درون سخن خواجه شیراز جمال بی‌مثال «شاخ نبات» را در کوچه‌های شیراز قرن هشتم می‌بینند که چگونه با مقنعه و چادر می‌گذرد و دل از عارف و عامی می‌برد. — و «نفوذ بالله اگر جلوه بی‌حجاب کند!» — آن وقت شما، اگر بخواهید و بگویید که «در آن غزل خاص، خواجه لسان الغیب، نه تنها در شیراز، که اصلاً در این جهان مادی نیست»، آن خوانندهٔ پاکدل، چگونه می‌تواند باورش را ویران کند و از شما بپذیرد که «علیا مخذره‌ای به‌نام شاخ نبات در زندگی خواجه نبوده است»؟ بگذریم.

* * *

پس از نشر آن مقاله، در دیدارهای خصوصی با همکاران، و گاه در حاشیهٔ سمینارها و کنفرانسها و دیدارهای رسمی، پرسشها و پاسخهایی پیش آمد که حکایت از نیاز به یک توضیح روشن‌تر داشت، و این «توضیح روشن‌تر» بهتر این بود که باز هم در

ایران‌شناسی بیاید، تا هم از نظر لطف دکتر متینی روشنی بیشتری پیدا کند، و هم به نظر آن دوستانی برسد که روی مقاله قبلی حرفی داشتند، و اکنون — اگر چه بس دور و دیر — آن «توضیح روشن‌تر» پیش چشم شماست:

من خوب می‌دانم که بسیاری از پژوهشگران بزرگ و استادان ما، و نیز بسیاری از همکاران همسن و سال من، به محتوای کلی و جان کلام این نوشته توجه داشته‌اند. قصد من هم این نیست که نقل روایت‌های تذکره‌ها و زندگینامه‌ها را به‌طور کلی نفی کنم، و هر پژوهشی را که با نقل آن روایت‌ها همراه باشد، بی‌اعتبار بشمارم. در سی و چند سال اخیر که من در شمار عاشقان و پژوهندگان ادب فارسی هزاران صفحه کاغذ را سیاه کرده‌ام، همواره بر این نکته تأکید داشته‌ام که نتیجه یک پژوهش ادبی باید معلوماتی باشد که عقل سالم در پذیرفتن درستی آن تردید نکند، و این منافاتی ندارد با این که یک پژوهشگر حاصل کار خود را با ذوق لطیف و تعبیرات ادیبانه یا شاعرانه نیز همراه کند.

نخستین پژوهشگر ایرانی که روایت‌های تذکره‌ها، مناقب‌نامه‌ها و متون تاریخی قدیم را با نگاهی عالمانه خوانده، و در درستی بعضی از آنها به شک افتاده، شادروان علامه محمد قزوینی است، و همزمان با او از کسانی چون محمد علی فروغی هم می‌توان یاد کرد که در هموار کردن راه پژوهش برای نسل‌های پس از خود بسیار کوشیده‌اند. پس از این پیشگامان، نقد و بررسی روایت‌ها، در آثار دو استاد بزرگ عصر ما — جلال‌الدین همایی و بدیع‌الزمان فروزانفر — به گونه‌ای روشن‌تر دنبال می‌شود، و به‌خصوص در کتاب پرمایه سخن و سخنوران می‌بینیم که فروزانفر — این بدیع‌زمانه ما — چه هشیار و تیزبین به نقد روایت‌ها می‌نشیند، و نتیجه‌های پژوهش او در موارد بسیاری از روایت‌های تذکره‌ها و زندگینامه‌ها فاصله می‌گیرد، اما درستی آن نتیجه‌ها را سخن‌شاعر یا نویسنده تأیید می‌کند. این شیوه نقد روایت‌ها، به صورتی پیشرفته‌تر در شرح احوال و نقد آثار مولانا و عطار — دو اثر دیگر فروزانفر — به کمال می‌رسد و سرمشق شاگردان او می‌شود. پس از آن، در سالهایی که مجلدات متعدد تاریخ ادبیات در ایران اثر استاد عزیزمان دکتر ذبیح‌الله صفا یکی پس از دیگری از چاپ در می‌آید، می‌بینیم که استاد صفا نیز روایت‌ها را از همان نظرگاه فروزانفر می‌نگرد، و در سرگذشت هر شاعر یا نویسنده، آثار آن شاعر یا نویسنده را سندی معتبرتر از روایت‌های تذکره‌ها می‌شناسد!

گمان می‌کنم که آنچه به عنوان مقدمه‌ای بر «این توضیح روشن‌تر» نوشتم، نتیجه و جان سخن را نیز در بر دارد، و می‌ماند پاسخ دادن به این سؤال که چرا این روایت‌ها به صورتی نادرست همواره از کتابی به کتاب دیگر نقل شده، و در طی قرون گذشته، کمتر

کسی به نادرستی آنها اشاره یا توجه کرده است؟ پیش از پاسخ دادن به این پرسش، چند نمونه‌ای از روایتها را با هم می‌خوانیم، تا حدود و ثغور بحث روشن‌تر، و در نتیجه پاسخ آن نیز درست‌تر و منطقی‌تر باشد:

۱ - در یکی از قصه‌های کوتاه دفتر ششم مثنوی، هنگامی که مولانا از «پیمانۀ قصه» فراتر می‌رود، و به شیوهٔ همیشگی خود از «دانهٔ معنی» سخن می‌گوید،^۲ در توصیف عشق به این بیت می‌رسد که:

عقل هر عطار کاکه شد از او طبله‌ها را ریخت اندر آبِ جو
سخن از تحوّل روحانی ناگهانی‌ست که هر سالک راه حق را ممکن است از وجههٔ مادی و صوری زندگی بیزار کند - آنچه رهروان حق آن را «واقعۀ» نامیده‌اند - عطاری در ایران قدیم، پیشه‌ای بوده است همراه با طبابت و داروسازی و داروفروشی، و در بازارهای مشرق زمین، درآمد و بهره‌های مادی و دنیایی این پیشه همواره در حدّ مطلوب و بالاتر از مطلوب بوده، و یک عطار غالباً زندگی مرفه داشته است. «رنگ‌وبو» هم از تعبیرهایی‌ست که در مثنوی برای تجمل و جلوه‌های دنیایی بسیار به کار رفته است، و با توجه به این هر دو معنی‌ست که «آگاه شدن عقل هر عطار» تعبیری برای باز شدن چشم و گوش باطن می‌شود، بی آن که نظر به پیشهٔ خاص یا شخص خاصی باشد.

اما دربارهٔ پیر داروگر بازار نیشابور، شیخ عطار، چه می‌گویید؟ آیا شیخ فریدالدین عطار هم روزی ناگهان به آگاهی از عالم غیب رسیده و به قول جامی «دکان به تاراج داده؟» هرگز! در تذکرة الاولیاء که از آثار روزگار پیری اوست، به صراحت می‌گوید که «... بی سببی از کودکی باز، دوستی این طایفه در جانم موج می‌زد و همه وقت مفرح دل من سخن ایشان بود...»^۳ و در خسرو نامه نیز تصریح می‌کند که سرودن مثنویهای عارفانهٔ خود را «به داروخانه آغاز کرده است»،^۴ و اسناد معتبر دیگر نیز حکایت از آن دارد که تا سال ۶۱۸ ق. - سال ویرانی نیشابور به دست مغولان - عطار در نیشابور بوده و به دست مغولان کشته شده است،^۵ و دست کم تا دویست سال پس از قتل عطار، سخن از «طبله‌ها را در آب جو ریختن» و «دکان به تاراج دادن» عطار نیست. پس نورالدین عبدالرحمان جامی چه می‌گوید؟

جامی یک مورخ نیست، در قرن نوزدهم یا بیستم هم زندگی نمی‌کند که دقت و صحت یک روایت او مورد سؤال قرار گیرد. او به تألیف نفحات الانس می‌پردازد، تا نشان دهد که نفحات «انس با عالم غیب» چگونه در دل و جان سالکان وزیدن می‌گیرد؟ به اقتضای این هدف ارشادی کتاب، هر یک از عارفان یا شاعران صوفی منش باید با

یک «واقعه» روحانی قدم در این راه گذارد، و جامی که بی‌گمان مثنوی مولانا را به شوق و رغبت می‌خوانده و از آن بسیار تأثیر پذیرفته، ممکن است پیر عارف نیشابور را هم از درون کلام پر معنای مولانا بگذراند، و «دکان او را به تاراج دهد»، بی‌آن که قصد دروغ گفتن داشته باشد، و بی‌آن که اصلاً به صدق و کذب روایت بیندیشد.

۲ - نمونه دوم را از روایت‌هایی می‌آورم که رنگ ارشاد و تعلیم ندارد. از نظامی عروضی می‌پرسیم که چهارمقاله معروف خود را برای چه منظوری تألیف کرده است؟ جواب می‌دهد:

بنده مخلص و خادم متخصص احمد بن عمر بن علی النظامی العروسی
السترقندی... خواست که مجلس اعلای پادشاهی را خدمتی سازد بر قانون
حکمت...^۱

و بعد می‌گوید که نزدیکان پادشاه

کسانی بایند که حل و عقد عالم و صلاح و فساد بندگان خدای به مشورت و رأی و تدبیر ایشان بازسته بود، و باید که هر یکی از ایشان افضل و اکمل وقت باشند. اما دبیر و شاعر و منجم و طیب از خواص پادشاه‌اند و از ایشان چاره‌ای نیست. قوام ملک به دبیر است و بقاء اسم جاودانی به شاعر، و نظام امور به منجم و صحت بدن به طیب، و این چهار عمل شاق و علم شریف از فروع حکمت است... پس این کتاب مشتمل است بر چهار مقاله... در سر هر مقالتی، از حکمت آنچه بدین کتاب لایق بود آورده شد، و بعد از آن ده حکایت «طرفه» از نوادر آن باب و از بدایع آن مقاله که آن طبقه را افتاده باشد، آورده آمد، تا پادشاه را روشن شود و معلوم گردد که دبیری نه خردکاریست و شاعری نه اندک‌شغلی، و نجوم علمی ضروریست و طب صنعتی ناگزیر...^۱

می‌بینیم که آن «حکایت‌های طرفه» برای این گردآوری شده است که اهمیت دبیری و شاعری و نجوم و پزشکی را بیان کند، و هر «حکایت طرفه» چهارمقاله ممکن است مطلبی باشد که نظامی عروضی از کسی دیگر شنیده یا در کتابی خوانده و برای ما بازگفته، بی‌آن که به صدق و کذب خبر کاری داشته باشد. در هر حکایت این کتاب، یک دبیر، یک شاعر، یک منجم، یا یک طیب باید از عهده یک هنرنمایی خارق‌العاده برآید، و همین هنرنمایی‌های خارق‌العاده، غایت مقصود است. نظامی عروضی هرگز خیر نداشته است که صدها سال پس از درگذشت او، من و شما به دنبال سوانح زندگی رودکی

و فردوسی و ابوریحان و ابن‌سینا کتابها را زیر و روی کنیم. به همین دلیل، از او انتظار نباید داشت که به ثبت اطلاعات درست و دقیق اندیشیده یا پرداخته باشد، و اگر معلومات مندرج در حکایت‌های چهارم مقاله درست و مطابق با واقع باشد، باز اصل مطلب تغییر نمی‌کند که این کتاب را نظامی به‌عنوان «خدمتی برای مجلس اعلاهی پادشاهی ساخته» نه به عنوان یک سند تاریخی برای آیندگان.

۳ - انتخاب نمونه‌های دیگر را به اختیار شما می‌گذارم: هر یک از تذکره‌ها و زندگینامه‌ها را که دوست دارید یا دم دست شماست، باز کنید و اگر بتوانید، یک مورد را نشان بدهید که مؤلف آن برای ما «پژوهشگران عصر تبّع و متدولوژی» به ضبط و ثبت معلومات پرداخته باشد. در تالیف بسیاری از کتابهای تاریخ گذشته هم، مؤلفان چنین مسؤولیتی برای خود قائل نبوده‌اند، و در این شمار، مورّخی چون ابوالفضل بیهقی را باید به عنوان یکی از استثناهای کمیاب نگاه کرد که در نقل و شرح یک واقعه، با وسواس و صداقت، به شما می‌گوید که خود او در کجا ناظر واقعه بوده و چه احساسی داشته است؟ و اگر شما در گذرگاه اصلی شهر غزّنه امروز هم سخن بیهقی را به یاد بیاورید، از میان عبارات او حسنگ وزیر را می‌بینید که افسرده و فرسوده، اما آرام به بارگاه مسعودی‌اش می‌برند تا «کیفر خدمات» گذشته خود را ببیند، و در غم او صدای شیون «نیشابوریان» را می‌شنوید. اما این فقط بیهقی‌ست که تاریخ را چنین جاندار تصویر کرده است.^۲

به تذکره‌ها و زندگینامه‌ها برگردیم و از سخن نتیجه روشن‌تر بگیریم: در میان هزاران کتاب باقیمانده از گذشتگان، صدها کتاب تذکره، مقامات، مناقب‌نامه، حالات و... داریم که آنها را با توجه به هدف و کاربرد اجتماعی و فرهنگی‌شان، می‌توان در سه گروه طبقه‌بندی کرد:

۱ - کتابهایی که به‌عنوان «تذکره» یا زندگینامه یک طبقه اجتماعی و فرهنگی - و بیشتر شاعران - تالیف شده است. در این تذکره‌ها مؤلف غالباً کسی‌ست که به سائقه ذوق و علاقه خود، و نه به قصد فراهم آوردن معلومات دقیق و مستند، دست به کاری زده، و آنچه رایانه یا شنیده کنار هم گذاشته و سرگذشت شاعر یا نویسنده‌ای را نوشته است. در این گونه تالیفها، مؤلف گاه ممکن است یک کاتب یا وراق کم بضاعت باشد، اما مرور در دیوانهای شاعران، او را به انتخاب نمونه‌های لطیف و پر ذوق از آن آثار قادر ساخته، و به همین دلیل تذکره‌های شعرا برای مجالس اهل ذوق و ادب در شمار بهترین

خواندنیها بوده است. اگر در آن مجالس به ندرت کسانی هم بوده‌اند که در درستی و نادرستی یک روایت دقیق می‌شده‌اند، بحث در آن، و خاصه در آن روزگاران و در آن مجالس ذوق، جایی نداشته است. روایت‌های این تذکره‌ها می‌تواند با واقعیت هم مطابق باشد، اما همواره باید آنها را در برابر این پرسش هم قرار بدهیم که: آیا مفاد روایت با آنچه از شعر یا نوشته شاعر و نویسنده برمی‌آید، منافات ندارد؟

۲ - دسته دوم کتابهایی است که عنوان آنها به خوبی حکایت از هدف آنها دارد. در قرن چهارم هجری یک آدم خوب، قاضی ابوعلی تنوخی،^{۱۱} دیده است که زندگی آدمیزاد، گاه از غم و غصه و گرفتاری لبریز می‌شود. یکی بی‌پول است، یکی در بیابان بار و بنه‌اش را دزد می‌برد، یکی عاشق است، یکی هم درد دین دارد و می‌خواهد نوری از عالم غیب بر دلش بتابد. قاضی نازکدل و مهربان همه خواننده‌ها و شنیده‌های خود را جمع کرده تا به خلق خدا بگوید که «از پس ظلمت بسی خورشیدهاست»^{۱۲} و «فرجی بعد از شدت» خواهد بود. یک ذهن منطقی، نباید انتظار داشته باشد که آنچه قاضی تنوخی می‌گوید، با واقعیت تطبیق کامل پیدا کند، حال اگر یک منبع مستند هم به ما بگوید که: «بله! عنصری شاعر روزی تاجر بوده و در بیابان دچار غارت شده»^{۱۳} روایت «فرج بعد از شدت» را هم می‌پذیریم، باز بی این که این صحت و سقم را در شمار مسؤلیتهای مؤلف آن منظور کنیم. عنصری هم اگر تاجر نبوده، بالاخره در بارگاه غزنین با ستایش خونریزیهای محمود به جایی رسیده که «گویا! از نقره دیگدان زده و از زر آلات خوان ساخته است»^{۱۴}.

۳ - دسته سوم کتابهایی است که در تمام روایتها و نقلهای آنها، نظر به ارشاد و هدایت معتقدان به یک مکتب، و درواقع کتاب تعلیم و ارشاد است و بس. در زبان فارسی بیشتر آثار صوفیه در این شمار می‌آید، حتی تذکرة الاولیاء عطار که باید سند زندگی و سرگذشت عارفان بزرگ باشد، بیشتر متوجه ارشاد و هدایت و اعتقاد است، و در آن این نظر، جنبه تاریخی و مستند روایات را تحت الشعاع قرار داده است. در کتابهایی چون اسرارالتوحید و مناقب العارفين هم باید پذیرفت که بسیاری از مطالب پس از درگذشت بوسعید یا مولانا، از واقعیت دور شده، و باورهای مریدان و معتقدان به روایات شاخ و برگهای تازه داده است. بسیاری از مطالبی که در مناقب العارفين افلاکی می‌خوانیم، با منش و زندگی مولانا مناسبتی ندارد، و می‌توان گفت که برساخته افلاکی است،^{۱۵} اما نقل همان روایات در ارشاد مریدانی که بضاعت معنوی اندک داشته‌اند، تأثیر مثبت داشته است، و اصولاً در کار ارشاد و موعظه، نقل هر حکایت یا

واقع، صرفاً برای نتیجه ارشادی و تربیتی آن است. دهها سال پس از درگذشت بوسعید، صوفیان مکتب میهنه از او همای بلندپروازی در ذهن خود تصویر می‌کردند که سیر او فراتر از این دنیای درون افلاک بوده، و هر کار خارق‌العاده‌ای از او بر می‌آمده، و این که اندیشه کسی را ناگفته بداند یا آنچه را شب بر مریدی گذشته، در روز به او بازگوید، کرامت بزرگی نیست و در بسیاری از موارد ممکن هم هست. محمد بن منور برای آن سالکان ساده‌دل می‌توانست کرامات عجیب‌تری هم به بوسعید نسبت بدهد، اما می‌دانست که بوسعید خود معتقد به ضرورت و اظهار کرامات نبوده، و می‌گفته است که اولیاء حق «حالات و کرامات خویش از خلق پوشیده داشته‌اند».^{۱۱}

جان کلام — که «بارها گفته‌ام و بار دیگر می‌گویم»^{۱۲} — این است که هدف از این گفتن‌ها و نوشتن‌ها، نفی مطلق تذکره‌ها و مناقب‌نامه‌ها نیست، و بسیاری از روایات آن کتابها می‌تواند گزارش واقعیتی باشد. اما، در سرگذشت یک شاعر یا عارف یا منجم یا طیب یا فیلسوف، بیش و پیش از این روایتها باید به آثار هر کس با دقت و کنجکاوی نگاه کرد، و بعد سراغ زندگینامه‌ها و تذکره‌ها و مناقب‌نامه‌ها رفت، و اگر دومی با اولی جور نیست، تردید در درستی روایت را باید یک گام محققانه دانست.

مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل

مونتريال — کانادا

یادداشتها:

۱- ایرج میرزا.

۲- به عنوان مثال نگاه کنید به جلد سوم تاریخ ادبیات در ایران، بخش ۱، ص ۵۸۴ تا ۶۲۲ سرگذشت و آثار سمنی.

۳- مولانا جلال الدین محمد، متوی، مقدمه و تصحیح و تعلیقات از دکتر محمد استعلامی، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۹، ج ۲، بیت ۳۶۳۸.

۴- ای برادر! قصه چون پیمانه‌ایست / معنی اندر ری مثال دانه‌ایست / همان کتاب، ج ۶، بیت ۶۳۰.

۵- عطار، فریدالدین محمد، تذکره‌الاولیاء، با مقدمه و تصحیح و تعلیقات و فهرس از دکتر محمد استعلامی، تهران، انتشارات زوار، چاپ هفتم، ۱۳۷۱، ص ۸.

۶- فروزانفر، بدیع الزمان، شرح احوال و نقد و تحلیل آثار عطار، نشر انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۴، ص ۱۹.

۷- همان کتاب، ص ۹۰ تا ۹۲.

۸- نظامی عروضی، احمد، چهارمقاله، با مقدمه و حواشی و تعلیقات و فهرس از دکتر محمد معین، تهران، انتشارات زوار، ص ۵.

۹ - همان کتاب، ص ۱۸ و ۱۹. توجه داشته باشیم که درباره چهار مقاله، محققان بزرگی چون علامه قزوینی و استاد دکتر معین که خود روی این کتاب کار کرده‌اند، نیز به نادرستی روایتهای این کتاب توجه کرده‌اند و شادروان مجتبی مینوی در نوشته‌های خود گاه با عبارتی تند از آن یاد کرده است. نگاه کنید به مقاله دکتر محمد خوانساری در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، شماره ویژه استاد فروزانفر، بهار ۱۳۵۴.

۱۰ - ما در کتابخانه مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل از تاریخ ییہقی تصحیح شادروان دکتر فیاض نسخه‌ای داشتیم که رندان، در آستین مرقع نهفته و برده‌اند. به این دلیل توانستم شماره صفحه سرگذشت حسنک وزیر را در این حاشیه بنویسم.

۱۱ - مؤلف کتاب الفرج بعد الشدة، متوفی ۳۸۴ ق.

۱۲ - مأخذ حاشیه ۲، ج ۲، بیت ۲۱۲۷:

بعد نویدی بسی اویدهاست از بس عقلت بسی خورشیدهاست

۱۳ - مقدمه دیوان عنصری، تصحیح دکتر یحیی قریب، به نقل از ترجمه فارسی فرج بعد از شدت.

۱۴ - خاقانی، دیوان قصاید و غزلیات، با مقدمه و تصحیح و توضیحات دکتر سید ضیاءالدین سجادی، تهران،

انتشارات زوار، ۱۳۷۱، ص ۹۲۶:

شنیدم که از قمره زد دیگدان ز زد ساخت آلاتِ خوان عنصری

۱۵ - مأخذ شماره ۶ و ۷ در ص ۶۹، استاد فروزانفر تصریح می‌کند که افلاکی برای بیان عظمت مولانا از جمل

روایات نیز دریغ نداشته است.

۱۶ - محمد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، با مقدمه و تصحیح و تعلیقات و فهارس از دکتر

محمد رضا شفیمی کدکنی، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۵۳.

۱۷ - حافظ، دیوان، تصحیح علامه قزوینی و دکتر غنی، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۰، ص ۲۶۲، مطلع غزل

.۳۸۰